

فتنه حروف

فتنه حروفیه در تبریز :

از حوادث زمان جهانشاه
قراقویونلو (۸۳۹ - ۸۷۲) قیام
حروفیه در تبریز است این فرقه
که خود را اهل حق یا اهل-
الحقیقه میدانستند پیرو فضل الله
نعیمی استرآبادی بودند که
آن مذهب را در زمان تیمور
بدعت گذارد. وی پسر ابومحمد
تبریزی بود و عقیده داشت که
همه حروف مقدسند و در هر
حرفی رازی وجود دارد و
حروف الفبا مسموخت انسانی
می باشند یعنی مظهر حروف
جمال انسان است ، و آدمی
در نتیجه ریاضت و کمال نفس
می تواند به درجه الوهیت برسد.
حروفیه، حروف را در صورت های

بسم

محمدرضا مشکور
(دکتر در تاریخ)

مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- باید دانست که اعتقاد به مقدس بودن حروف فکر تازه ای در اسلام نیست، در قرن دوم هجری مغیره بن سعید هجلی که فرقه مغیرییه از غلاة شیعه بوی منسوبند خداوند را شیخی الزنور پنداشت و اعضای او را به حروف هجاء تشبیه کرد و گفت : الف بمافید دو کام وی وعین مافند چشم اوست.
(رک: دکتر مشکور، تاریخ مذاهب اسلام طبع تهران ص ۱۷۵)

زیبا متجلی دانسته و زیبا رویان را مقدس و شایسته عشق و رزی می‌پنداشتند و عقیده داشتند که خداوند، عرش و سدره‌المنتهی را در خط چهره آدمی مستتر ساخته و معراج حضرت ختمی مرتبت، دریافتن خطوط سیمای خود و مشاهده جمال فضل الله بود.

فضل الله استرآبادی تعالیم و عقاید خود را در کتابی عجیب بنام جاودان نامه، کتاب جاویدان کبیر، که قسمتی به عربی و بعضی به فارسی و برخی به لهجه استرآبادی است و مشحون از خرافات و موهومات است آورده است.

فضل الله استرآبادی (متولد در ۵۷۴۰ هـ) نخست مردی صوفی بود و بر ریاضت می‌گذرانید و آنقدر در تقوی و پرهیزکاری شهرت یافت که او را «حلال خور» لقب دادند. گویند او سیدی علوی و از اولاد علی بن ابیطالب بود. پدر خود را در کودکی از دست داد. در هیجده سالگی برای بار اول به حج بیت الله الحرام رفت (۵۷۵۸ هـ) و در بازگشت مدتی در خوارزم ماند.

برای بار دوم که میخواست به حج رود در خواب ملهم شد که نخست بزیرات مشهد حضرت رضارود سپس بار دوم به مکه رفت. در بازگشت دیگر باره در خوارزم رحل اقامت افکند. از آنجا به خراسان آمد و سپس به اصفهان رفت و در مسجد طوقچی جای گرفت (۵۷۷۱ هـ) و پیروان و مریدان بسیاری پیدا کرد. وی از گرفتن هدایا و نفقات مریدان خودداری می‌کرد و در آن شهر به صنعت کلاه مالی مشغول شد. فضل الله علاوه بر علم قرآن به تورات و انجیل و زبور آگاهی داشت و در تعبیر خوابهای خود در جاودان نامه به آیات آنها استشهاد می‌نماید. فضل الله برخلاف صوفیان زمان خود از وجد و سماع استنکاف داشت و فقط به زهد و ریاضت می‌پرداخت. او در سن چهل سالگی به تبریز که مسقط الرأس پدرانش بود آمد و بمبانی غیبی کتب آسمانی و تفاسیر آنها ملهم شد و بعد از سه روز حالت انجذاب و خلسه شنید که هاتقی از غیب می‌گوید این مرد جوان کیست؛ این ماه زمین و آسمان کیست؛ هاتقی دیگر جواب می‌داد: این صاحب الزمان و سلطان پیغمبران است. وی تمام این وقایع را در حالت کشف و شهود مشاهده کرد. از آن زمان فضل الله صوفی

به مرتبه نبوت و امامت رسید و مؤسس مذهب جدید حروفیه گردید سپس از تبریز به اصفهان بازگشته مدتی در غاری عزیمت گزید و پس از آن بظهور کبریائی پرداخته دعوت خود را آشکارا کرد (۷۸۸هـ) و کتاب اساسی و آسمانی خود را که جاویدان نامه کبیر باشد در سال ۷۹۶ هجری در زندان شروان تألیف کرد. آنگاه بدعوت امیران و پادشاهان زمان خود پرداخت. بنا بنوشته دانشمند معاصر او ابن حجر عسقلانی در کتاب: «ابناء الغمر فی ابناء العمر» فضل الله پسر ابو محمد تبریزی یکی از مبندهینی است که طریقه ریاضت نفسانی پیش گرفته معتقد است که حروف الفباء ممسوخات انسانی میباشد. او امیر تیمور را بدین وعقیدت خود دعوت کرد. امیر تیمور امر به قتل او نمود. وی به تبریز بنزد میرانشاه پسر تیمور پناه برد. میرانشاه با مریدر بدست خود سر او را قطع کرد. تیمور سر و جسد او را طلب کرد و امر به سوختن آن فرمود و این واقعه در سال ۸۰۴ هجری اتفاق افتاد! حاجی خلیفه کاتب چلبی در کشف الظنون در شرح عرشنامه مینویسد که سید جلال الدین فضل الله برای همین کتاب در ۸۰۴ به تیغ دین کشته شد.

از میان نوشته های نامفهوم و پرابهام او تنها نوشته ای که قابل فهم و مطالعه است همانا فرصت نامه ای است که به یکی از شاگردان خود در شب قتل خویش نگاشته، و از این نامه همچو برمی آید که فضل الله را در شروان آذربایجان بقتل رسانیده اند وی آن مکان را با اشاره به واقعه شهادت امام حسین، کربلا و مقتل خود خوانده است.

بعضی از نسخ کتاب جاویدان کبیر یا جاودان نامه دارای ضمیمه ای است که در آن حوادثی را به یکی از لهجه های فارسی (استرآبادی) نگاشته و آن شامل يك سلسله از رؤیاهای و خوابها میباشد که شخص فضل الله دیده و بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیم ترین آن بسال ۷۶۵ هـ و آخرین آن بسال ۷۹۶ واقع شده است. از اینرو يك دوره سی ساله را متضمن میباشد.

(1) A. Bausani, Encyclopedie de L'Islam Nouvelle edition, Tome III: Hurufiyya, p. 620-622.

در آثار بکتاشیه که متأثر از تعلیمات حروفیه است. تولد فضل‌الله استر آبادی در ۷۴۰ هـ و ظهور و دعوت او در ۷۸۸، و شهادت وی ۷۹۶ واقع شده است. برحسب روایت عبدالمجید فرشته‌زاده: مولانا سید فضل‌الله نه‌تن خلیفه برای خود معین کرد که چهار تن از ایشان محرم اسرار او بودند^۱

گویند در آنگاه که میرانشاه بن تیمور در آذربایجان حکومت داشت چون از سخنان کفرآمیز فرقه حروفیه آگاه شد، فضل‌الله را از شیروان به تبریز احضار کرده به فتوای فقهای عصر بکشت‌پس از آن طنابی به پای او بسته و جسد او را در کوچه و بازار کشیدند؛ حروفیه در کتب خود این پادشاه را دجال یا مارانشاه خوانده‌اند. بطوریکه در بالا اشاره رفت طبق وصیت‌نامه‌ای که از فضل‌الله استرآبادی مانده پروفیسور برون معتقد است که وی را در شیروان کشته‌اند. قبر او در النجق نخجوان نیز این مسئله را تأیید میکند.

اصول عقاید ایشان :

اصول عقاید حروفیه در کتابی بنام «محرم نامه» که در سال ۸۲۸ تألیف گردیده مسطور است. آنان عالم را قدیم میدانند که آن به دوران ازلی سرمدی همواره در حرکت مییابد. تغییراتی که در عالم مشاهده میشود معلول همان حرکت است. تبدل اوضاع جهان بطور ادواری نمودار میگردد. هر دوری را آغازی و انجامی است که به مظاهر مشابه یکدیگر ظاهر میشوند. ظهور آدم در ابتدا، قیام قیامت در انجام تکرار میگردد. خداوند متعال در شخص انسان متجلی میشود مخصوصاً در صورت او زیرا «خلق الله الادم علی صورته». این مظاهر الهی در صور متوالیه انبیاء و اولیاء و بالاخره بصورت الوهیت ظهور میکند. محمد بن عبدالله آخرین و خاتم پیغمبران بوده و بعد از او نوبت به اولیاء میرسد که عبارتند از: علی بن ابیطالب تا حسن عسکری امام یازدهمین، و فضل‌الله استرآبادی خود خاتم‌الاولیاء و آخرین آن مظاهر است، و لیکن خود را سرآغاز دوری جدید و مظهر الوهیت میدانند. وجود او صورت تام حقتعالی

۱- دانشمند آذربایجان ص ۳۸۶-۳۸۹

است. انسان بر سایر موجودات بقوه ناطقه « کلمه » امتیاز دارد و آنرا بوسیله بیست و هشت حرف الفبا به تحریر می آورد. برای حساب جمله از ارزش عددی این حروف استخراج میشود، این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند و ظاهراً این حساب حروف و اعداد را از فرقه اسماعیلیه و باطنیه اقتباس کرده باشند. بعلاوه حروف الفبا را نیز به طبقه بندی خاصی تقسیم میکنند. حروفی که دارای يك یا دو یا سه یا چهار علامت باشند در يك طبقه و دسته قرار میدهند همچنین بر آنند که خطوط سیما و صورت نیز هفت خط است: مزگانها، ابروان، موی، ریش و سبیلان. چون این خطوط سبعة را در عدد چهار که شماره عناصر اربعه است ضرب کنند حاصل آن بیست و هشت میشود که مساوی با عدد حروف الفبا است. برخلاف سایر اصناف در اویش این جماعت هیچگونه وردیاد کوری ندارند و از آداب ایشان است که هر بامداد در خانه رئیس روحانی خود که او را «بابا» میگویند اجتماع میکنند و او بهر يك از آنان به دست خادمی يك پیمانه شراب و يك لقمه نان و يك قطعه پنیر عطا میکند و آنان با نهایت ادب گرفته و از آن قدری بصورت و چشمان خود می ریزند و سپس آنرا مینوشند از آداب ایشان يك نوع اعتراف سری است از گناهان خود که در نزد بابا بعمل می آورند (۱) آقای عبدالباقی گلپینارلی عارف و دانشمند معاصر ترك نسخه خطی وصیت نامه فضل الله حروفی را به پسرش از کتابخانه دانشگاه استانبول بدست آورده و در شماره دوم «شرفیات مجموعه سی» طبع استانبول ۱۹۵۸ ص ۵۲-۶۲ بطبع رسانیده است. اول آن با این عبارت آغاز می شود: وصیت نامه این پدر آنست که قصه ما حالیا باحق تعالی افتاده است... و آخر آن چنین است:

«سوار دولت جاوید در گذار آمد
عنان او نگر فتند از گذار برفت» ۲

اصطلاحات حروفیه

فضل الله در جاودان نامه خود، خویش را «ومن عنده علم الكتاب» خوانده و در کتب او آثار پیر و دانش القابی از قبیل: خاتم اولیاء، خاتم ثانی، مظهر

۱- از سعدی تا جامی طبع دوم ص ۵۰۵-۵۰۷

Shorter Encyclopaedia of Islam: Hurufi, p. 141-142

2- Sharkiyat Mecmuasi 11, Istanbul 1958

الوهیت، صاحب ولایت، مسیح، قائم آل محمد، مهدی، شهید، صاحب بیان، صاحب تأویل، شهید محمد، مظهر کلام قدیم باو داده شده است. لقب او در کرسی نامه شهاب الدین آمده است:

فضل را چون شد شهاب الدین لقب احتراق جن ز علم او طلب
حروفیه خود را بتقلید اهل حق اهل فضل نامیده اند. فضل الله و مریدان او در آثار خویش بعضی از اصطلاحات دین خود را بطور اختصار و کوتاه بصورت رمز ذکر کرده اند و آن حروف مقطعه را در رساله ای بنام مفتاح الحیات آورده اند و بیان بعضی از آنها را این قرار است: ا ب م: ابراهیم، اه: الوهیت، تع: تعالی، ج: جل، جبل: جبرئیل، ج نامه: جاودان نامه، جه: جل عزه، ج ی: جاودان نامه الهی، چه: چهارده، ح: حضرت، ح ف: حرف، ح ف مقه: حرف مقطعه، ح ق: حقتعالی، خطس: خط استوا، خل: خلقت، د: آدم، ذ: ذات، ذ ق: ذات حق، رضه: رضی الله عنه، سبعم: سبع مثانی، شن نامه: عرش نامه، ص: صلوة، صایل: صاحب تأویل، صه: صورت، صه د: صورت آدم، صه اه: صورت الله، ط: خط، ط ا: شیطان، طس: خط استوا، ط ف: طواف طو و طوط: خطوط، ط و ط ی: خطوط الهی، ط: طاهر، ع: عرش نامه، ع: علیه السلام، ع م: علیه السلام، ع ی: عرش نامه الهی، ع ی: عیسی، ف: فضل، ف اه: فضل الله، ق: حق، ق تع: حق تعالی، قن: قرآن، ك: کلمه، ك اه: کلمة الله، م: محمد، م ج: معراج، مقه: مقطعه، م نامه: محبت نامه، می: محبت نام الهی، ن: نقطه، نس: انسان، و: حوا: وه: وجه، وم:

والسلام (۱)

در آثار حروفیه مصرح است که فضل الله استرآبادی (تبریزی) نخستین بار دین خود را در ۷۷۵ یا ۷۷۸ در شهر تبریز در کوی «ولی دوله» آشکار کرده است. در حاشیه یکی از صفحات کرسی نامه این عبارت آمده است:

« اول تاریخ که هست موجودات قوام اشیاء بادست برضمیر منیر حضرت

فرب العالمین نزول کرد آخر ماه مبارک شعبان المعظم که هم چهارده است برسال هفتصد و هفتاد و پنج در محله ولی دوله در بلده طیبه رب غفور المسمی بالتبریز و من دخله کان آمنا فی تاریخ حرف بسم الله نیست از برای آن که تاریخ بسم الله بعد از این تاریخ بود که اصل است دلیل بتوان گفت م . در کرسی نامه در ذیل عنوان سر وجود چنین آمده است :

زاولیا هر کس که در تبریز راه
عاشق روی ولی سر فراز
معنی تبریز را نیکو بدان
کرد در تبریز ذات حق ظهور
در گذشت از جمله اقران بفضل
در جای دیگر آمده :

چون در آذربایجان شد آشکار
آفتاب وحدت فضل و درود
هست آن وادی مقدس از خدا
کعبه حروفیه

چون فضل الله در النجق (النجه) که قلمه ای در نزدیک نخجوان است کشته شده و قبروی در آنجاست از این جهت آن مکان کعبه و قبله گاه پیروان او گردیده است. آداب عبادت در آن قلعه بنا به دستورهایی که در استوارنامه در شرح اعمال حج آمده چنین است :

« در مقتل گاه بعد از طواف بیست و هشت بر در مقتل گاه چهل عارف را از شرق و غرب عالم یاد آورند و در رودخانه مقتل گاه در آیند و سه بیست و یک سنگ شکسته بردارند که همه شصت و سه سنگ باشد . بیست و یک سنگ در ازاء خاله و بیست و یک سنگ در ازاء آب و بیست و یک سنگ در ازاء باد، بر بیست و یک آتش اصل شیطان ، رو بطرف قلعه آن ملعون مار شه (میرانشاه)

پلید که در مقابل قلعه النجق امن من الآفات والبلیات است که آنرا قلعه سنجر میگویند بیندازند و از احرام بیرون آیند». در کرسی نامه در باب سر وجود آمده است :

در النجه رو کن و در سجده آ
 کثر مخفی ذات پاک غیب بین
 قبله تحقیق آنست از خدا
 شد چو ظاهر در النجه شد دفین
 بود هم نزدیک تبریز از بلاد
 آنکه بود از حق ارم ذات العماد (۱)

جانشینان فضل الله

پس از کشته شدن فضل الله استرآبادی شاگردان و جانشینان او بر آن شدند که در ممالک اسلامی پراکنده گشته به انتشار تعالیم حروفیه بپردازند. یکی از جانشینان نامدار او که ملقب به علی الاعلی بود به اناطولی گریخت و به خانقاه حاجی بکتاش درآمد و به عزلت و انزوا در آنجا بزیست و جاویدان نامدرا به صوفیان آن خانقاه تعلیم دادن گرفت حاجی بکتاش و پیروان او را پذیرفتند و از آن پس حروفی مذهب شدند. وفات علی الاعلی را در سال ۸۲۲ هـ نوشته اند. در ایران یکی از این طایفه که احمد لرنام داشت در روز جمعه بیست و سوم ربیع الاخر سال ۸۳۰ در هرات هنگامی که میرزا شاهرخ تیموری از مسجد جامع بیرون می آمد به بهانه تقدیم عریضه او را کاردی بزد که کار گرنیفتاد، علی سلطان قوچین یکی از ملازمان شاهرخ بود وی را در حال بقتل رسانید. شاهرخ بزودی از این جراحت مختصر که باور رسیده بود بهبودی یافت و در این واقعه عده ای از مردم بی گناه بدست میرزا بایسنقر پسر شاهرخ هلاک گشتند که از جمله ایشان خواجه عضدالدین دخترزاده فضل الله استرآبادی بود.

در زمان جهان شاه بن قرا یوسف دختر فضل الله و مردی بنام یوسف در تبریز به ترویج طریقه حروفی پرداختند و جمع کثیری از مردم دو محله سرخاب و چرنداب به ایشان بگرویدند و فتنه بزرگی برپا شد و عده ای قریب پانصد تن کشته شده و یا آنان را به آتش بسوختند و آتش فتنه فرونشست.

۱- ایضاً واژه نامه گرگانی ص ۲۹۴-۲۹۵

حافظ حسین کربلائی در شرح این واقعه در ذکرمزار پیر ترابی واقع در راهی که از بازارچه نوبر بجانب سر کوجه دراز و میدان میروند می نویسد :

« بدست راست مزاری است که مردم آنجا که میرسند استعداد همت می نمایند ، چنین استماع افتاد که وی قصابی بوده جذبه ای به وی رسیده و از خوف الهی چندان گریه کرده که به جوار رحمت حق پیوسته ، دختر مولانا فضل الله نعیمی حروفی که در زمان جهان نشاء با جمع کثیری از حروفیان کشته اند در همان مزار مدفون است و این رباعی شعراوست :

در مطبخ عشق جز نکورا نکشند لاغر صفتان زشت خو را نکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار بود هر آنچه او را نکشند

بیان این واقعه چنین است که طبقه حروفیه که منسوبند به مولانا فضل الله حروفی متخلص به نعیمی استرآبادی ، و میرانشاء پسر امیر تیمور گورکان اورا در پنجمین ششم شهری قعه سال ۷۹۶ بقتل آورد و قبر وی الکای النجق نخجوان و در قریه خانقاه که مدفن شیخ ابونصر النجفی میباشد مدفون است . در زمان (جهانشاه در تبریز) نشو و نما می یافتند و بزرگ ایشان مولانا یوسف نامی بود ز دختر میرزا فضل الله نیز عمده آن جماعت بود . این طبقه مشهور به اباحت و تزندق اند . (جهانشاه باشاره مولانا محمد نیلی که در قریه نیل انزاب مسکن داشته و فتاوی علمای آذربایجان دفع این طایفه را واجب دانست) . اولی از علمای آن زمان مولانا نجم الدین اسکهبی که در کمال امانت و دیانت و تقوی بود ابتدا حکم به قتل آن جماعت ننوشته بود و پادشاه نیز بواسطه همین در آن امر اهتمام نمی کرد و به امروز و فردا می گذرانید (ولی آخر نجم الدین اسکوبی را نیز وادار به فتوای به قتل ایشان کردند) و قریب به پانصد کس را کشتند و سوختند . گویند بسیاری از آنها بواسطه مصاحبت و مصادقت آن طبقه بر باد رفتند . مخفی نماند که در باره میر فضل الله نعیمی اکثر اهل حقیقت بر آنند که در وی قصوری نبوده و مشارالیه در کمال تعبد و تزهّد بوده و نان کسی

۱ - در کرسی نامه نام یکی از این قضات که فتوای قتل او را دادند شیخ ابراهیم آمده است.

نمی خورده ، خود طاقیه^۱ دوزی کرده و از آن کسب چیزی حاصل می نموده و صرف معاش می کرده ، غایتش این که معرفت وی را معتقدانش نفهمیده اند و در اباحت و زندقه والحاد افتاده اند^۲

غیاث الدین محمد در استوانه نامه از دو پسر فضل بنام : امیر سلام الله و امیر کلیم الله و دوزن یا دو دختر او بنامهای بی بی فاتحه الکتب ، و بی بی ام الکتب یاد میکند و مینویسد که هر چهار در ۸۲۶ به مرض طاعون بمردند ظاهراً دخترار که بامر جهان شاه در تبریز کشته شده کلمة العلیا (کلمة الله هی العلیا) و نیز قره العین لقب داشته است . از این بیت که در توحید نامه آمده پیدا است که در دین حروفیه به آمدن کسی پس از فضل الله بشارت داده نشده است :

هیچکس زین پس نخواهد آمدن جز بفرمان بردن و پیرو شدن^۳

آثار حروفیه

از حروفیه کتابهایی به فارسی و ترکی مانده که غالباً با کلمه نامه همراه است مانند : آدم نامه ، جاودان نامه ، نومنامه ، آخرت نامه ، هدایت نامه ، استوانه نامه ، حقیقت نامه ، کرسی نامه ، مجرم نامه ، محبت نامه ، فضیلت نامه ، فقر نامه ، عرش نامه^۴ ، بشارت نامه . از شعرای ایشان می توان سید عماد الدین نسیمی ، و لطیفی و عاشق چلبی و رفیعی را نام برد که غالباً اشعار خود را به ترکی سروده اند . کلمان هوار فرانسوی در مجموعه متون حروفیه به تفصیل درباره کتب این طایفه بحث کرده است^۵

سرانجام حروفیه با وجود تقیه ای که حروفیه در حفظ اسرار مذهب خود می کردند بارها در ترکیه عثمانی گرفتار تعقیب و شکنجه و آزار حکومت های وقت عثمانی شدند . از جمله در زمان سلطان محمود خان در ۱۲۴۰ هـ گروه

۱- طاقیه : نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به کلاه درویشان (فرهنگ معین)

(۲) دوضات الجنان ص ۴۷۸-۴۸۱

(۳) از سعدی تاجامی چاپ دوم ص ۵۰۵-۵۲۳ ، حبیب السیر ج ۳ ص ۶۱۵ - ۶۱۷ ،

تاریخ تبریز ص ۴۰-۴۳ ، مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ و قایع سال ۸۳۰

(۴) ایضاً واژه نامه گرگانی صفحات ۲۸۴-۲۸۵ و ۲۹۷

5- Clément HUART: Textes Persans relatifs à la Sect des Houroufis. (Gibb Memorial Series, Vol. IX, 1909)

بسیاری از حروفیه و بکتاشیه را کشتند و خانقاههای آنان را ویران کرده اموال آنان را به صوفیان نقشبندیه دادند و بسیاری از آنان که جان بدر بردند در سلك درویش قادریه و رفاعیه و سمعدیه و نقشبندیه منسلک شدند

مستر گیب که تحقیقاتی در تاریخ حروفیه کشور ترکیه کرده از دو شاعر حروفی ترك یکی نسیمی متولد در بغداد و دیگر رفیعی که شاگرد نسیمی بوده بحث می کند ولی نتوانسته اثری از این طایفه پیش از اواسط سده هفتم هجری میلادی در شعرهای ترکی بیابد. در این بیت نسیمی می توان رابطه معنوی او را با فضل الله استرآبادی درك کرد :

علم حکمتدن بلورسك گل بروگل ای حکیم

سن نسیمی منطقندن و گله فضل الهی گور

یعنی : اگر علم حکمت می طلبی ، ای حکیم بیا و منطق نسیمی را بجو و فضل الهی را تماشا کن . در دو واقعه از تواریخ ترك بدست می آید که چگونه در عثمانی این فرقه را مورد آزار و شکنجه قرار داده اند . واقعه اول نقل از : الشقایق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه تألیف ملا احمد بن مصطفی معروف طاشکپری زاده (۹۰۱-۹۶۸) است که در آن روایت می کند چگونه فخرالدین عجمی مفتی ایرانی اسلامبول و شاگرد میرسید شریف جرجانی چند تن از پیروان حروفیه را گرفته و آنان را با وجود حمایت سلطان محمدخان فاتح مانند زنادقه زنده زنده سوزانیده است .

واقعه دوم نقل از تذکره الشعراى ترکی تألیف لطیفی است که می گوید چگونه يك شاعر حروفی را بنام تحتانی با چند تن دیگر از آن فرقه به مرگ محکوم کرده و زنده سوزانیدند .

در باب قلع و قمع این طایفه در قرن یازدهم هجری اسکندربیک منشی در کتاب عالم آرای عباسی در وقایع سال ۱۰۰۲ هجری که مقارن هفتمین سال^{۱۳} جلوس شاه عباس اول است اشاره به قتل وزجر فرقه حروفیه کرده می نویسد که چگونه پیشوای ایشان درویش خسرو قزوینی را که از جماعت نقطویه بود و در قزوین مسکن داشت و تکیه‌ای بنا نهاده بود به امر شاه جوان در آن شهر بقتل رسانیدند. همچنین جمعی از علمای آن فرقه مانند مولانا سلیمان طیب ساوجی، و میرسید احمدکاشی که پادشاه با دست خود باشمشیر او را دوباره کرد و رساله‌ای در علم نقطه نوشته بود، بقتل رسیدند. درویش کمال اقلیدی و درویش بریانی با سه چهار تن از مریدان او را در اصفهان بدیار عدم فرستادند. و از اتراک، پیر بداغ بیگ دین اعلی استا جلو را که مرید درویش خسرو نامبرده بود بکشتند.

نکته جالب توجه در کلام اسکندربیک منشی ارتباط این جماعت با هندوستان و بخصوص باشیخ ابوالفضل علامی دکنی وزیر معروف جلال الدین محمد اکبر پادشاه هند است. نامه‌ای از او بنام میرسید احمدکاشی مذکور بدست آمد و نیز فرار شریف آملی از بزرگان آن فرقه به هندوستان و تقرب او نزد پادشاه هند در کتاب عالم آرای عباسی مسطور است.^۱ اکنون فرقه حروفیه دیگر وجود ندارند ولی بکتاشیه و باییه و فرق منشعب از آنها سخت تحت تأثیر حروفیه و نقطویه قرار گرفته و تجلی تازه‌ای از آن مذاهب هستند.

۱- از سعدی تا جامی (چاپ دوم) ص ۵۰۵ - ۵۲۳ با حبیب السیر ج ۳ ص ۶۱۵

۶۱۷، مجمل فصیحی ج ۳ ص ۲۶۱ وقایع سال ۸۳۰

نقطویه

نقطویه پیروان مردی بنام محمود پسیخانی کیلانی بودند که نخست از پیروان فضل الله استرآبادی حروفی بود و سپس بر اثر اختلاف عقیده رانده در گاه وی شد و در نزد آن طایفه محمود مطرود یا مردود لقب یافت و علیرغم استاد و مرشد خود فضل الله حروفی در سال ۸۰۰ هجری دین نوی آورد که پیروان او را نقطویه گفتند.

محمود اصل همه موجودات را خاک میدانست و بهمین مناسبت آنرا «نقطه» میخواند، ایشان را واحدیه و امناء نیز خوانده اند. زیر ایشان هر کس را زناشویی نکرده بود «واحد» و هر کس که کرده بود «امین» میخواندند. بایشان پسیخانیه و محمودیه نیز گفته اند. آنان قائل به تناسخ و رجعت اموات بودند. محمود مانند فضل الله خود را همان مهدی موعود میخواند که پیامبر اسلام به آمدن وی بشارت داده است. او میگفت دور عرب بپایان رسید و از این پس دور، دور عجم است، ومدت این دور هشت هزار سال خواهد بود. در آن دوران هشت مبین خواهند آمد که نخستین ایشان خود اوست. از این جهت خود را «مرکب المبین» خواند. از کتابهای زیادی که محمود نوشته تنهایک کتاب بنام «میزان» بدست ما رسیده است.

این طایفه در زمان پادشاهان صفویه تحت تعقیب و تفتیش عقاید حکام آنروزگار واقع شده و قتل عام شدند و گروهی از ایشان گریخته به هندوستان رفتند و مورد حمایت ابوالفضل مبارکی وزیر اکبرشاه گورکانی قرار گرفتند. محمود پسیخانی مدتی دراز در ساحل رود ارس میزیست وی مردی ظاهراً

صالح و باتقوی بود هیچگاه زن نگرفت و در سال ۸۳۱ هجری درگذشت.^۱
 توماس هاید Thomas Hyde انگلیسی از علمای قرن هفدهم میلادی فرقه
 حروفیه را تجلی تازه‌ای از مذهب هانی میدانست و میگفت که آن همان دین
 است که در اسلام بصورت نوی درآمده است.^۲

پایان



- ۱- رک : نقطویان یا پسیخانیان تألیف آقای دکتر صادق کیا، نشریه شماره ۱۳
 ایران طبع تهران ۱۳۲۰ شمسی .
 ۲- ادوارد پرون: تاریخ ادبی ایران ج ۶۷ رجوع کنیه ایضاً به: